

و الظير و الوحش و اعظام الملكة سلط الغيرة على اصف فغار على
 و طير و وحش و درای عظمت او نه بر بادی او سلطه کرده بخت را اصف پس بر بادی
 میمان و مملکه الادی تا که من ان توهم الجن ان تصرف هم الذي عطا
 سليمان ذلك انما داده بود او را از توهم کرده چنانکه تصرف خویش که عطا کرده بود
 الله تعالى اعلى و اتم من تصرف سليمان و ذیة فاعلم ان الملك و النفس
 الله تعالى بر توهم زست از تصرف سليمان و صاحب او پس گویا کرد این بخت را که بر
 الذي اعطى بعض اصحابه من خوارق العادات اعلى و اتم منه الذي خص
 که عطا کرده شده از بعضی اصحاب او از خوارق عادات بر توهم ترا از بخت تصرف تو
 الجن به من الاعمال الشاقرة و الخارجية عن قوة البشر و الخامة قهالعا
 چه آن از اعمال شق و دواعی خارجه از قوه بشر و خوارق از عادات
 بحسب الفخر و النظر و اعلم ان الجن ارح قویة متجددة في اجرام
 بحسب فکر و نظر و بدانکه بر سبب جن ارح قویة از جسم مانند در اجرام
 لطيفة يغلب عليها الجوهر الناري و الهوائی كما غلب علينا الجوهر الارضي
 لطيفة غاب می شود دران اجرام جوهر ناری و هوای آ جنانکه غاب است بر جوهر عرشی
 و المائي و للطاقة جواهر اجسام و قوه ان و احسن انهم الله تعالى
 و مائی و برای طاقته جواهر جسم و این قوه ارح این فادر کرد این بخت را از الله
 على التمثل اشكال مختلفة و التمكن من حركات سريعة و اعماله
 بر شکل با اشکال مختلفه و تمکن از حرکات سریع و از اعمال او
 و سع البشر تتجاوزة كالملائكة الا انها سفلية و الملائكة علوية
 و سع بشر مجاوزانه مانند ملائکه مگر آنکه بر سبب این سفلیانه و ملائکه علویانه

فصل اصف بران حتی که گفت انا انیک به قبل ان تقوم من مناک تبصر فات نفسانی است
 باعادت از تا بخت فکمی و خواص طایفه مشایخه رجوع طرف بناظر اس است از قیام
 قائم از خفا مشایخه اصف در عمل اتم بود از ان حتی بزرگ که تصرف کرد در عین عرش با عبادت
 دران واحد پس اعدام کرد در موضع و ایجاد کرد در سليمان از آنکه قول کلان مثل نقل است
 سجانه و تعالی چیز را که وجود او مطلوب باشد بر حسن کامل که هر کس همان زمان آن چیز موجود
 نرود لیکن باذن حق تعالی چه حق سجانه و تعالی عین جوارح و عین قوای روحانی و جسمانی
 این ن شده است و سبب اینست آن کامل و بر سليمان علیه السلام بود بر صحبت
 عارفان کامل که برین جز جانب بندگی بقبولشین شده بر توهم توهم نواز صحبت نازند
 زنده غذا جنت با زنده فرین و سليمان قطب نصیب بود و تصرف و غلبه بود در عالم خوارق
 عادات از اقطاب و طغاک صادر می شود بلکه از وزاری و باجان این و اتم می شود بزرگ
 قائم بعبودیت نامد و تصرف توهم کلی الله تصرف می کند از برای خود در چیزی و مایه قات
 بلقیس فی جواب السؤال عن عرضها حيث قبل لها الهكذ ان عن شك كانه هو ای
 بلقیس در جواب سوال از عرش او آنگاه که گفته شد بلقیس آیا این بخت است عزیز تو که بزرگوار است
 كان العرش المشاهد المشاهد المراهية هو العرش الذي خلفت في سبب فبقية اي
 گویا که بر سبب مشاهده و مشاهد المراهیه است آن عرش است که در پشت او در سبب این است
 فيما قالت بلقیس عن سورا و اطلاع مناع على علمها ای علی کونها عالمه متجدد
 در آن بخت بلقیس آنگاه بی و اطلاع است از آن علم او ای بر بودن بلقیس عالمه متجدد
 الخلق بالامتثال في كل زمان بلقی کل ان فانت بلقیس بجان النسبیه
 خلق با مثال در هر زمان بلکه در هر آن پس آورد بلقیس کافی است به با